

دکتر تد هیلدبرانت، تاریخ عهد عتیق و الهیات، سخنرانی ۲۱

© 2020 ، دکتر تد هیلدبرانت

این دکتر تد هیلدبرانت در دوره تاریخ، ادبیات و الهیات عهد عتیق است. سخنرانی 21: پایان دادن به کتاب داوران با سامسون، داستان دو لاوی و سپس کتاب روت.

ابیملک

بسیار خوب، بیایید در مورد کتاب داوران صحبت کنیم. دفعه قبل چیزی که ما در مورد جنگ جدعون با مدیان بود، جدعون مدیانیان را با شمشیر خداوند شکست داد، جدعون چراغ های کوکتل مولوتف آنها را پایین می آورد و همه چیز را به آتش می کشد، شیپورها را می دمید و پیروزی را در برابر مدیانیان به دست آورد. آنچه پس از پیروزی بزرگ جدعون اتفاق افتاد این بود که جدعون یک پسر دارد و نام پسر او ابیملک است. حالا نام واقعا مهم است. نام او ابی ملک است. آب به عبری یعنی چه؟ آب: پدر. بنابراین آبی "پدر من" است. ملک به معنای "پادشاه" است. "پدرم پادشاه است." پدرش کیست؟ پدرش جدعون بود. آیا پدرش پادشاه بود؟ نه، او نبود. آیا در زمان داوران پادشاهی در اسرائیل وجود دارد؟ نه. پس آیا این نام واقعا نام جالبی است؟ با کتاب در تضاد است، پدرم پادشاه است اما او پادشاه نبود. اما با این وجود نام او ابیملک است.

افسانه جوتام

حالا اتفاقی که می افتد این است که ابیملک مسئولیت را به دست می گیرد. او برادر بزرگتر است. کاری که او با همه خواهر و برادرهای دیگرش انجام می دهد این است که همه آنها را می کشد. نمی دانم، سی، چهل، پنجاه، یک تن از آنها وجود دارد. او برادران و خواهرانش را می کشد. اتفاقی که می افتد این است که جوتام، یکی از جوانترین بچه ها پنهان می شود و فرار می کند. سپس یوتام به دامنه تپه ای می رود و می خواهد افسانه ای را برای برادرش تعریف کند و این در فصل 9 کتاب داوران است. او قصد دارد این افسانه را تعریف کند. من فقط روایت می کنم و خلاصه ای از مثل را ارائه می دهم. اما اساسا او بالا می رود و این داستان را تعریف می کند. درختان جنگل بیرون رفتند تا خود را پادشاه کنند.» به هر حال، افسانه چیست؟ آیا افسانه هایی در کتاب مقدس وجود دارد؟ افسانه چیست؟ معمولا یک افسانه مانند یک حیوان است که صحبت می کند یا درختی صحبت می کند. خوب، در اینجا درختان جنگل بیرون می روند تا خود را به عنوان پادشاه مسح کنند. «و به این ترتیب به درخت زیتون می روند و به درخت زیتون می گویند: آیا می توانی پادشاه ما باشی؟ شما به ما روغن زیتون و همه این چیزهای شگفت انگیزی را که می خوریم می دهید. زیتون هایی که می توانیم آنها را روی پیتزا بگذاریم. و ما فقط دوست داریم یک درخت زیتون برای پادشاه خود داشته باشیم. و درخت زیتون می گوید، من نمی توانم پادشاه شما باشم. اگر من پادشاه شما باشم، زیتون وجود ندارد و این خوب نیست. بنابراین

آنها به تاک می روند. و آنها می گویند، هی، تاک، آیا شما پادشاه ما خواهید بود؟ اکنون می توانید همیشه زمانی که تاک پادشاه ما است، مهمانی بگیرید. برای همه شراب وجود خواهد داشت. تاک می گوید، من نمی توانم پادشاه تو باشم، زیرا اگر من پادشاه تو باشم، نمی توانم انگورهایی را تولید کنم که قلب انسان را خوشحال کند. بنابراین، در نهایت آنها به بوته های برمبل می روند. آیا تا به حال در تگزاس بوده اید؟ بوته برمبل بوته ای است که هیچ برگی روی آن وجود ندارد. همه آن خار و خار است. وقتی می خواهید از میان آنها عبور کنید، پاهای شما را برش می دهد. آنها معمولا تا زانو هستند. آنها بوته های کم ارتفاع بسیار خاردار هستند و تقریبا هیچ برگی ندارند. آنها فقط این خارها و خارها هستند. پس اتفاقی که می افتد این است که آنها به بوته خار می آیند و می گویند: بوته خار، آیا شما پادشاه ما خواهید بود؟ و بوته خار می گوید، من پادشاه شما خواهد بود. بیا در سایه من پنهان شو. حالا چرا این اینقدر کنایه آمیز است؟ بوته خار هیچ سایه ای ندارد. بوته خار برای چه چیزی خوب است؟ برای هیچ چیز خوب نیست. با این حال ادعا می کند که پادشاه خواهد بود. یوتام از طریق این داستان می خواهد در مورد ابی ملک چه بگوید؟ آیا ابیملک کمترین احتمال را دارد که پادشاه شود؟ و با این حال او وانمود می کند که پادشاه بزرگ است، اما واقعا کمترین احتمال را دارد. درخت زیتون از بین رفته است. تاک از بین رفته است. و این بوته خار است، حالا این بوته خار در تلاش است تا پادشاه شود. پس این یک افسانه است. این افسانه ای است که یوتام می گوید. این افسانه ای است که در کتاب مقدس ثبت شده است. پس اگر می خواهید مردم را عصبانی کنید، بگویید: افسانه هایی در کتاب مقدس وجود دارد. و مردم از شکل خود خارج می شوند زیرا بسیاری از مردم فکر می کنند کتاب مقدس یک افسانه است تا تاریخ. اما افسانه هایی در کتاب مقدس وجود دارد. این یکی توسط یوتام گفته شده است، در مورد درختانی که این بوته را پادشاه خود می کنند. به هر حال، آیا این افسانه طعنه آمیز برای سرکوب برادر بزرگترش است؟ و این همان چیزی است که این افسانه برای آن وجود دارد. افسانه بوته خار طنز قدرت است. فکر می کنم قبلا این را گفته ایم، پول، رابطه جنسی و قدرت. دفعه قبل در این مورد صحبت کردیم. قدرت چیزی است که ابیل ملک را به دست می آورد. او برادران خود را می کشد. تا بتواند قدرت داشته باشد و حاکم بعدی باشد. اغلب اوقات شما چنین چیزهایی را می بینید. خیلی ناراحت. این یک داستان غم انگیز است. این پایان جدعون است. آیا می بینید که گیدئون واقعا آدم خوبی بود؟ اما آیا می بینید که بعد از رفتن گیدئون و پسرانش در خانواده خود وارد این جنگ می شوند و فقط خانواده او را نابود می کنند. بنابراین قبیله گیدئون پایین می رود. اکنون، اولین تلاش برای پادشاهی، ابیملک است. برخی از مردم این را با اولین تلاش پادشاهی مرتبط می دانند. یک تلاش ناموفق برای پادشاهی در اینجا در کتاب داوران یافت می شود. در کتاب داوران چه چیزی وجود دارد؟ «در اسرائیل پادشاهی وجود ندارد و هر کاری را انجام می دهد که از نظر خودش درست است.» راست؟ ابیملک در اولین تلاش برای این نوع پادشاهی کوچک در

کتاب داوران فرار می کند. با این حال، این تلاش ناموفق بود.

یفتاح

در مورد این یفتاح همکار چطور؟ او اساساً به یک چیز مشهور است. او یک گیلعادیت است. او واقعاً به خوبی در جامعه جا نمی شد. بنابراین او را بیرون کردند زیرا پذیرفته نشد. مادرش، مقداری نامشروع در آنجا وجود داشت. چه اتفاقی می افتد؟ آیا خدا هرگز دقیقاً برعکس منظور خود را می گوید؟ و در فصل 10 آیه 14، خدا این را می گوید: "اما تو مرا ترک کردی." او با مردم اسرائیل صحبت می کند. او می گوید که مرا رها کرده ای و به خدایان دیگر خدمت کرده ای. بنابراین من دیگر شما را نجات نخواهم داد. "نقش خدا به عنوان نجات دهنده. "من دیگر شما را نجات نمی دهم." و سپس خدا این را می گوید: "برو و نزد خدایانی که برگزیده ای فریاد بزن. بگذارید وقتی در دردمس هستی تو را نجات دهند." آیا خدا قوم خود را در اینجا به بت پرستی فرمان می دهد؟ او می گوید: "نزد خدایانی که ساخته اید برو و نزد آنها فریاد بزن!" آیا خدا در اینجا بت پرستی را فرمان می دهد؟ آیا این طعنه است؟ آیا خدا طعنه آمیز است؟ او می گوید: "من دیگر شما را نجات نمی دهم زیرا شما این بت ها را می پرستید. بسیار خوب، به سراغ بت ها بروید، بگذارید شما را نجات دهند." این طعنه آمیز است. او می خواهد به آنها بگوید "از شر بت هایشان خلاص شوید و پیش او برگردید." اما او در اینجا از کنایه استفاده می کند و دقیقاً برعکس منظور خود را می گوید. آیا کنایه ای در کتاب مقدس وجود دارد؟ در واقع، آیا خدا طعنه می زند؟ بله، او این کار را می کند. شما باید واقعاً مراقب کنایه باشید. بسیاری از اوقات از کنایه استفاده می کنم. آیا کنایه می تواند بسیار مضر باشد؟ من هرگز دخترم را وقتی کلاس ششم بود فراموش نخواهم کرد. او ده تا پانزده سال بعد پیش من آمد و گفت، یادم می آید که شما حرف های دیوانه واری را که گفته بودم گفتید و نقل کردید، اما من طعنه می زدم. او این واقعیت را درک نکرد که طعنه آمیز است. او فکر کرد که این چیزی است که من واقعاً نگه داشتم. بنابراین چیزی که من می گویم این است که مراقب کنایه باشید زیرا کنایه می تواند به افرادی که نمی فهمند آسیب برساند. اما خدا در اینجا از آن استفاده می کند. بنابراین جایی برای کنایه وجود دارد و جایی برای کنایه وجود ندارد. به نظر می رسد جامعه است یا چیزی نیست. بنابراین زمینه معنا را تعیین می کند. در اینجا واضح است که خدا قصد نداشت آنها بت پرست باشند. به هر حال، نکته اینجاست. خدا از کنایه برای انجام چه کاری استفاده می کند؟ وظیفه کنایه چیست؟ آیا کنایه برای سرزنش آنها عمل می کند؟ بنابراین او از کنایه برای سرزنش آنها استفاده می کند. پس باید آن را از متن انتخاب کنید. حالا چه اتفاقی می افتد؟ یفتاح بیرون می رود. او می گوید، "بسیار خوب، من برای شما بچه ها می جنگم. من شما را هدایت خواهم کرد. من قاضی خواهم بود." خدا او را قاضی می کند. سپس این را می گوید: "روح خداوند بر یفتاح نازل شد." این فصل 11.2 است. او از گیلید عبور کرد. و یفتاح به خداوند نذر کرد.» و این نذری است که یفتاح به خاطر آن بیشتر مشهور

است، نذرش. «یفتاح نزد خداوند نذر کرد: اگر عمونیان را به دستان من بسپاری، هر آنچه از در خانه ام بیرون بیاید تا وقتی پیروزمندانه از عمونیان بازگردم، مرا ملاقات کند، از آن خداوند خواهد بود و من آن را به عنوان قربانی سوختنی قربانی خواهم کرد.» او برای نبرد با عمونی ها بیرون می رود. عمونی ها اینجا در اردن هستند. چه اتفاقی می افتد؟ او به خانه می آید. چه کسی وقتی به خانه می آید برای ملاقات او بیرون می آید؟ دخترش وقتی به خانه می آید برای ملاقات او بیرون می آید. بنابراین اکنون این سوالی را در مورد نذر ها ایجاد می کند. باید مراقب نذر کردن در برابر خدا باشید. جامعه چیزهای جالبی در این مورد می گوید. بگذارید این را بخوانم. جامعه 5. به هر حال، حکمت زیادی در کتاب جامعه وجود دارد. این می گوید: «وقتی به خانه خدا می روید، از قدم های خود محافظت کنید. به جای تقدیم قربانی احمقانه که نمی دانند اشتباه می کنند، نزدیک شوید تا گوش دهید. با دهان خود عجله نکنید، در دل خود عجله نکنید که چیزی را در حضور خدا بیان کنید. خدا در آسمان است و شما در زمین هستید، پس سخنان شما اندک باشد. به آیه چهار بروید، «وقتی نذری برای خدا می بندید، در انجام آن تأخیر نکنید. او از احمق ها لذت نمی برد. به عهد خود عمل کنید. نذر نکردن بهتر از نذر کردن و انجام ندادن آن است.» او چه می گوید؟ "هنگامی که به خانه خدا می روید، بگذارید سخنان شما کم باشد." گاهی نگران برخی از این تظاهرات جوانی هستم که در جوانی داشتم. مردم آنجا بلند می شدند و می گفتند، "آیا خود را متعهد می کنید که هر روز سه فصل از کتاب مقدس را بخوانید؟ چند نفر از شما این کار را انجام خواهید داد؟ همه بایستند." آنها نذر می کنند که بخوانند و چیزهایی از این قبیل. چیزی که من می گویم این است که در انجام این کار بسیار مراقب باشید. خدا از احمق ها خشنود نمی شود. فقط مراقب نذر کردن در برابر خدا باشید. یفتاح این نذر را می بندد، "هر چه از در خانه من بیرون بیاید." حالا این سوال پیش می آید که آیا یفتاح دخترش را می سوزاند؟ آیا او را به عنوان قربانی می سوزاند؟ بگذارید این را بگویم: احتمالاً 80 تا 90 درصد از محققان عهد عتیق می گویند که یفتاح دخترش را سوزاند. حالا چه باید کرد؟ من می خواهم به شما بگویم که فکر نمی کنم او او را سوزاند. اما چه چیزی باید در پشت ذهن شما قرار دهد؟ هیلدبرانت استاد این کلاس است، او درست می گوید. نه، نه. هیلدبرانت به احتمال زیاد در این مورد اشتباه می کند. اما آیا او هنوز فکر می کند که درست است؟ چیزی که می گویم این است که می دانم اکثر دوستانم که از دانشمندان عهد عتیق هستند در این مورد با من مخالف هستند. اما بگذارید به شما بگویم که چرا فکر می کنم یفتاح دخترش را سوزاند. فکر می کنم او این کار را نکرد. این یک موضع اقلیت است. بنابراین چیزی که می خواهم بگویم این است که آیا باید اعتراف کنم که گاهی اوقات ممکن است اشتباه کنم؟ بله. و ممکن است در اینجا اشتباه کنم. من فقط می خواهم به شما هشدار دهم که این یک موضع اقلیت است. ممکن است او را سوزانده باشد. اما در اینجا دلایلی وجود دارد که فکر می کنم او این کار را نکرد. بنابراین اول از همه، وقتی به او گفته می شود که وقتی یفتاح به خانه اش در میزفا بازگشت، چه کسی باید

برای دیدار او بیرون بیاید، اما دخترش با صدای تنبور می رقصید. پدرش از جنگ به خانه بازگشته است. مثل این است که یک نظامی از افغانستان برمی گردد. بچه هایش برای استقبال از پدر به خانه می آیند. سپس می گوید: "او تنها فرزندش بود." چرا این موضوع مطرح می شود که او تنها فرزند او بوده است؟ فقط توجه داشته باشید که "او مال او بود تنها فرزند. به جز او، او نه پسر داشت و نه دختر." بنابراین آن را واقعا، واقعا صریح می کند. او پاسخ داد: «ای پدر من، تو کلام خود را به خداوند داده ای. همانطور که قول دادی با من رفتار کن. اکنون خداوند از دشمنان شما انتقام گرفته است." او می گوید، "بسیار خوب، من هم با این کار هستم، پدر." او می گوید: "دو ماه به من فرصت بده." او یک درخواست از پدرش دارد. «دو ماه به من فرصت بده تا در تپه ها پرسه بزنم و با دوستانم گریه کنم.» چرا؟ چون من می سوزم. نه. «بگذار دو ماه بروم و در تپه ها پرسه بزنم تا با دوستانم گریه کنم، چون هرگز ازدواج نخواهم کرد.» حالا، اگر به عنوان قربانی در محراب می سوزانید، آیا نگران این واقعیت می شدید که هرگز ازدواج نکرده اید؟ یا ازدواج به نوعی مقام دوم را می گیرد. اگر قرار است با آتش بسوزید، آیا این کمی مهمتر از ازدواج نیست؟ اما در اینجا توجه کنید که او می گوید: "زیرا ممکن است هرگز ازدواج نکنم. می توانید بروید. و او دو ماه در تپه ها رفت." او و دخترها روی تپه ها غمگین هستند. و چرا؟ زیرا او هرگز ازدواج نخواهد کرد. در عرض دو ماه، او نزد پدرش بازگشت و او همان کاری را که نذر کرده بود با او انجام داد.» خط بعدی چیست: "و او باکره بود." و شما می گوئید: یک دقیقه صبر کنید، او فقط او را سوزاند. چه کسی در آن نقطه باکره است یا نه؟ این مرد فقط دخترش را در آتش قربانی سیگار کشید. چرا باید ذکر شود، "و او باکره بود؟" آیا باکره ها داغتر می سوزند؟ معامله چیست؟ متأسفم. اگر او فقط او را سوزاند، چرا بلافاصله بعد از اینکه او را سوزانید بگوئید که او باکره است؟ با این حال، اگر اتفاق دیگری بیفتد، آیا ممکن است آنچه او می گوید که هر چیزی را که از در خانه اش بیرون می آید تقدیم کند که دو راه برای گرفتن آن وجود داشته باشد؟ آیا می توان آن را اینگونه خواند؟ کلمه عبری "و" را می توان "یا" نیز ترجمه کرد. آیا تفاوتی بین "و" و "یا" وجود دارد؟ اگر آن را از این طریق بگیرید چه؟ «اگر عمونیه را به دستان من بسپاری، هر آنچه از در خانه من بیرون بیاید تا وقتی پیروزمندانه از عمونیان بازگردم، مرا ملاقات کند، از آن خداوند خواهد بود یا من آن را به عنوان قربانی تقدیم خواهم کرد.» اکنون، NIV می گوید "از خداوند خواهد بود و من آن را به عنوان قربانی تقدیم خواهم کرد." آیا این متفاوت از این است که بگوئیم "من آن را به خداوند تقدیم خواهم کرد" یا من آن را به عنوان قربانی تقدیم خواهم کرد؟ این به او اجازه می دهد تا دخترش را وقف خداوند کند. به هر حال، آیا مهم است که او باکره باشد، هرگز ازدواج نکرده باشد، که وقف خداوند باشد؟ یعنی چه؟ آیا او بچه دار خواهد شد؟ او هرگز بچه دار نخواهد شد. این بدان معناست که بفتح چه فرزندی خواهد داشت؟ او تنها دختر اوست. به هر حال، در دنیای باستان نداشتن فرزند چیز بزرگی بود؟ آیا خط شما در آن نقطه به پایان رسید؟ و به

همین دلیل است که او گریه می کند، او گریه می کند زیرا خط او تمام شده است. او آخرین ضربه او برای داشتن فرزندان است و اکنون قطع شده است. او وقف خداوند است. او هرگز ازدواج نخواهد کرد. او باکره است. او فرزندی نخواهد داشت. آیا این منطقی است؟ من فکر می کنم این چیزی است که اتفاق افتاد. او او را وقف خداوند کرد. به هر حال، اگر به اعداد ۸ بروید، و دکتر هوگنبرگر در کلیسای سنت پارک، به این نکته اشاره کرد، فکر می کنم این یک مشاهده درخشان بود. من هرگز در گذشته متوجه آن نشده بودم. به این دلیل است که من عاشق رفتن به کلیسای او هستم. هر بار که به کلیسای او می رفتم چیز جدیدی یاد می گرفتم. او این چیز را از اعداد 8.11 بیرون کشید، این را بررسی کنید. اعداد 8: 11 می گوید، "هارون باید لاویان را به عنوان قربانی تکان دهنده در حضور خداوند تقدیم کند." لاویان باید به عنوان یک هدیه موج ارائه شوند. آیا این بدان معناست که او همه لاویان را می کشد و آنها را به عنوان قربانی در برابر خداوند تکان می دهد؟ نه، به این معنی است که او آنها را به عنوان قربانی به خداوند تقدیم می کند. آیا کسی رومیان 12.1 را به یاد می آورد؟ "به عنوان یک قربانی زنده، مقدس، قابل قبول برای خدا، که خدمت معقول شماست." ما باید خود را به عنوان یک قربانی نیز وقف خدا کنیم. به طوری که وقتی به انسان اشاره می کند، بیشتر یک چیز تقدیم کننده است. آیا باید به نوعی خودم را عقب نشینی کنم تا بگویم چه؟ اکثر محققان عهد عتیق با من مخالف هستند. آیا این احتمال وجود دارد که من در اینجا اشتباه کنم؟ حقیقت صادقانه این است که NIV با "و" به جای و "یا" ترجمه می شود. بنابراین با نکات خاصی باید فروتن باشید. اما آیا هنوز هم می توانید لجاجت باشید؟ هنوز هم می توانید بگویید که "فکر می کنم او او را نسوزاند، فکر می کنم او را وقف خداوند کرد." زمینه به نوعی نشان می دهد که. اما ممکن است در اینجا اشتباه کنم. بنابراین، این یفتاح است.

شیبولت

اکنون، شیبولت و سیبولت... این یک سوال واژگان SAT است. Shibboleth به چه معناست؟ Shibboleth کلمه ای است که شما را به یک گروه تبدیل می کند. آیا گروه های خاصی وجود دارند که کلمات خاصی دارند که از آنها برای ورود شما به گروه خود استفاده می کنند؟ اگر بگویم، من بخشی از 99 درصد هستم. این من را به چه گروهی می رساند؟ اشغال وال استریت بله، من بخشی از 99 درصد هستم، با این حقوق می توانید تضمین کنید که من بخشی از 1 درصد نیستم. بنابراین این برای آنها چیز بزرگی است. گروه های مختلف کلمات کلیدی خاصی دارند که از آنها استفاده می کنند. آیا این را در دبیرستان دیده اید؟ آیا آنها هنوز این کار را در دبیرستان ها انجام می دهند؟ گروه های مختلف کلمات کلیدی متفاوتی دارند که از آنها استفاده می کنند. بچه های ورزشکار به روش خاصی صحبت می کردند، افرادی که در زمان من مواد مخدر مصرف می کردند به شیوه ای متفاوت صحبت می کردند. بنابراین، افراد مختلف با صحبت های مختلف صحبت می کنند. بنابراین، این چیزی است که در مورد یفتاح اتفاق

افتاد. یفتاح در اردن در حال جنگ است. افرامیان که در حال جنگ بودند در منطقه ای متفاوت بودند. آنها برای کمک به یفتاح نیامدند. بنابراین آنها نزد یفتاح می آیند و می خواهند با یفتاح جنگ کنند و بگویند: "تو ما را به جنگ دعوت نکردی." ما می خواهیم بباییم و حالا با شما عصا بالا می آوریم. پس یفتاح در کنار رود اردن مستقر شد. هنگامی که افریامی ها از رود اردن عبور می کنند، او آنها را وادار می کند که بگویند "شیبولت". اما او می داند که چون آنها اهل افرایم هستند، نمی توانند شیبولت بگویند، زیرا آنها همیشه می گویند "Caa" [برای "ماشین"]، و آنها می گویند "idear" و او این را می داند زیرا آنها این کلمات را می گویند او می داند که آنها اهل بوستون هستند. او می داند که گویش های منطقه ای وجود دارد. اگر بگویم "همه شما به جای من بیایید" به محض اینکه بگویم "شما" چه اتفاقی می افتد؟ در نیوانگلند وقتی می گویند "شما" ضریب هوشی شما 20 امتیاز کاهش می یابد. در نیوانگلند اینطور است. از سوی دیگر، اگر در نیوانگلند با لهجه بریتانیایی صحبت کنید، ضریب هوشی شما 20 امتیاز افزایش می یابد. من فقط شوخی می کنم، اما نه واقعا. بنابراین چیزی که من می گویم این است که وقتی آنها از اردن در اینجا عبور می کنند، او می گوید "بگویید شیبولت" و آنها می گویند "شیبولت". سپس گفت که آن بچه ها افرائی هستند. او این را از روشی که آنها آن را تلفظ می کردند، می دانست که دروغ می گویند. سپس او افرامیان را کشت. بنابراین این shibboleth در حال حاضر به طور کلی در زبان انگلیسی به معنای یک کلمه کلیدی در یک گروه خاص استفاده می شود، به این معنی که شما با آن گروه شناخته می شوید. بنابراین هر گروه این کلمات کلیدی یا کلمات رمزی خاص را دارد. به هر حال، آیا ما به عنوان مسیحیان به زبان خاصی صحبت می کنیم که متفاوت است. من می گویم که ما کلمات کلیدی متفاوتی نیز داریم. هر گروه آنها را خواهد داشت. بنابراین آن دسته از کلمات رمز شناسایی کننده گروه "shibboleths" نامیده می شوند.

آشنایی با سامسون

حالا شیم-شون، چند نفر از شما این کلمه سامپسون را تلفظ می کنید؟ با "p" در آن؟ سامپسون. ما آن را با "P" تلفظ می کنیم. آیا در سامسون p وجود دارد؟ در واقع کاری که شما انجام می دهید این است که از تلفظ یونانی استفاده می کنید. یونانی یک "p" در خود دارد و به انگلیسی آمده است. به هر حال، شما می بینید که "SMS" شמוש به معنای "خورشید" است. بنابراین در واقع نام او به معنای "آفتابی" است. بنابراین، سامسون اگر واقعا بخواهد نام او را ترجمه کنید، به معنای "آفتابی" است. من فقط شوخی می کنم، اما نه واقعا. سامسون را "آفتابی" صدا می کنم. حال، ما در مورد سامسون چه می دانیم؟ اول از همه اجازه دهید فقط چند کار سرزمینی با سامسون انجام دهم. فلسطینی ها کجا هستند؟ بیایید یک فعالیت کلاسی انجام دهیم: دریای جلیل، رود اردن، دریای مرده. شما اردن هستید، شما اسرائیل هستید و شما دریای مدیترانه هستید. فلسطینی ها کجا خواهند بود؟ درست در ساحل مدیترانه. فلسطینی ها

همیشه سعی می کنند از غرب به یهودیان حمله کنند. کجا می خواهند به یهودیان حمله کنند؟ یهودیان کجا هستند؟ در اورشلیم، در اسرائیل. یهودیان همیشه در کوهستان هستند. بنابراین فلسطینی ها همیشه به کوهستان می آمدند. اما فقط راه های خاصی وجود دارد که می توانید به کوهستان برسید. بنابراین، یکی از آن راه های ورود به کوهستان از طریق بیت هورون، بیت حورون بالا و پایین است. به هر حال، جاده ها تا به امروز هنوز وجود دارند. تا به امروز، وقتی می خواهید به کوهستان بروید، همان جاده هایی را طی می کنید که دو یا سه هزار سال در آنجا بوده است. این ورودی بٹ هورون است. اینجا ورودی دیگری وجود دارد. این ورودی Kiriath Jearim است. آنجا بود که داوود کشتی را به اورشلیم برد. بنابراین اینجا است که داوود کشتی را بالا آورد. به یاد دارید و آن مرد کشتی را لمس کرد و توسط خداوند کشته شد؟ اوزا، پرز-اوزا. و بنابراین این ورودی Kiriath Jearim است. حالا، سامسون کجاست؟ شیم-شون یا سانی درست در منطقه زوهر و بیت شمش، خانه خورشید زندگی می کند. سامسون اهل اینجا است.

همسر سامسون از تیمنا

حالا همسر اول سامسون اهل کجاست؟ وقتی او برای ازدواج می رود، همسرش اهل تیمنا است. آیا می بینید که چقدر نزدیک است؟ بنابراین او بالا می رود، و این جایی است که سامسون در آنجا می گذرد و در شهرهای همسایه می گذرد. پس سامسون با این زن فلسطینی ملاقات می کند و آن وقت است که او پایین می رود و با او تماس می گیرد. اکنون یکی دیگر از ورودی ها که بعدا برای ما مهم است، دره ایله است. به هر حال، آیا شهر گات را اینجا می بینید؟ چه کسی از گات مشهور است؟ او پسر بزرگی است که دوست نداشت بچه ها به سمت او سنگ پرتاب کنند: جالوت گٹ. هنگامی که جالوت جت می آید و با اسرائیل می جنگد، آنها در این دره ایله می جنگند. دره ایله درست به کدام شهر می رود؟ بیت لحم. دیوید اهل بیت لحم است. داوود از بیت لحم به اینجا می آید و اینجا است که داوود در اینجا با جالوت می جنگد. اینگونه وارد می شوید. اگر می خواهید به کوهستان بروید، این روشی است که این کار را انجام می دهید، و این جایی است که آنها می جنگیدند. جالوت اهل جت و داوود اهل بیت لحم بود و در دره ایله جنگیدند. خب سامسون، شیم-شون، او می خواهد همین جا در ورودی کیریات جریم بنشیند و با این دختر از تیمنا ملاقات کند.

روایت اولیه سامسون

حال، فصل سیزدهم: این چیزی است که در مورد سامسون اتفاق می افتد. «باز هم بنی اسرائیل در نظر خداوند بدی کردند.» بنابراین شما این شورش را دارید، و سپس مجازات. «باز هم بنی اسرائیل در نظر خداوند بدی کردند. و بنابراین خداوند آنها را به دست فلسطینیان برای چهل سال تحویل داد. آیا فلسطینی ها دوست داشتند یهودیان را کتک بزنند؟ بله، آنها این کار را کردند. فلسطینی ها با آهن کار می

کردند. آنها فناوری را در کنار خود داشتند و به دنبال یهودیان می رفتند. اتفاقی که می افتد این است که مردی به نام مانوآ وجود دارد. او یک همسر دارد. فرشته ای پیش همسر مانوآ می آید و او می گوید که تو پسر خواهی داشت و وقتی پسری داری، از بدو تولد او نباید چیزی از انگور بگیرد و موهایش را کوتاه نکند. به عبارت دیگر، از بدو تولد او چه چیزی خواهد بود؟ او از بدو تولد یک نذیر است. هرگز موهایش را در تمام طول عمرش کوتاه نمی کند. به هر حال، حتی به او گفته می شود: "هیچ شرابی ننوشید." شما یک بچه در شکم خود دارید که قرار است نذیر شود و شما به عنوان مادر او نباید هیچ شرابی بنوشید. این فقط به این معنی است که در مراقبت های قبل از زایمان نباید مواد مخدر مصرف کنید، درست است؟ نه، این یک شوخی بود، نه واقعا، اما می دانید که من چه می گویم. آیا او نباید شراب بنوشد زیرا الکل است؟ یا اینکه او نباید شراب بنوشد زیرا او یک نذیر است؟ به این دلیل است که او یک نذیر است.

ازدواج سامسون با زن فلسطینی از تیمنا

بنابراین سامسون متولد می شود و سامسون بزرگ می شود. سپس سامسون به تیمنا می رود و در آنجا زنی را می بیند که می خواهد با او ازدواج کند. در فصل ۱۴، «سامسون به تیمنا رفت و یک زن جوان فلسطینی را دید. پس برگشته، به پدر و مادرش گفت: «من زنی فلسطینی را در تیمنا دیدم. حالا او را برای من، برای همسرم بیاورید.» او دختر را می بیند، اما می پرسد: آیا در دوران باستان والدین ازدواج می کردند؟ آیا والدین مجبور بودند ازدواج را ترتیب دهند؟ من فکر می کنم این چیز خوبی است. در واقع، دیوانه کننده است، اما در آن زمان این روشی بود که آنها این کار را انجام می دادند. نباید بگویم دیوانه کننده است. به هر حال، آیا برخی از فرهنگ ها تا به امروز این کار را انجام می دهند. کجا والدین ازدواج را ترتیب می دهند؟ بنابراین او پیش پدر و مادرش می رود و می گوید: "این دختر را که دیده ام برای من بیاورید." من اغلب می پرسم: عشق چیست؟ جغرافیا به علاوه هورمون برابر با عشق است. می توانید آن را بنویسید. جغرافیا به علاوه هورمون برابر با عشق است. چرا سامسون عاشق این دختر شد؟ او در تیمنا در شهر بعدی واقع شده بود. عاشق چه کسی می شوید؟ افرادی که در اطراف شما هستید. افرادی که با آنها کار می کنید، افرادی که با آنها به مدرسه می روید. می دانی؟ آیا جغرافیا نقش مهمی در آن دارد؟ جغرافیا نقش بزرگی در آن دارد. بنابراین سامسون، درست در همسایگی تیمنا، عاشق این دختر می شود. اما پدر و مادرش برمی گردند. پدر و مادرش پاسخ دادند: آیا زن قابل قبولی در میان بستگان شما یا در میان همه مردم ما وجود ندارد؟ آیا باید به دنبال فلسطینی های ختنه نشده بروید تا همسر بگیرید؟» اما سامسون به پدرش گفت: «او را برای من بیاور. او برای من مناسب است." جالب است، پدر و مادر اینجا، و این نکته ای است که من می خواهم آن را مطرح کنم تا آنجا که به نظر می رسد همسرش از تیمنا ناتوانی در "نه" گفتن به سامسون را دارد. سامسون آنچه را که سامسون می خواهد به

دست می آورد. سامسون این دختر را می خواهد، آنها به آن اعتراض می کنند و او اعتراض آنها را نادیده می گیرد. او این دختر را از تیمنا می گیرد، فلسطینی را از تیمنا. حال، خداوند نیز در این کار دخیل بود و قصد داشت از جذابیت سامسون به این زن برای شکست فلسطینی ها استفاده کند. پس سامسون بار اول پایین می رود و چه می کند؟ او با یک شیر ملاقات می کند. سامسون، مردی بسیار بسیار قوی، شیر را با دستان خالی خود تکه تکه می کند. او شیر را از هم جدا می کند، شیر را می کشد و سپس برای دیدن همسر آینده اش پایین می رود. او برای بار دوم برمی گردد و وقتی به لاشه شیر برمی گردد، لاشه شیر چیست؟ مقداری زنبور عسل و مقداری عسل وجود دارد. بنابراین کاری که او انجام می دهد این است که آن را می گیرد. من همیشه تعجب می کنم که چگونه می توانید این کار را بدون همه لوازم انجام دهید، اما آنها را سیگار می کشید یا هر چیز دیگری و او عسل را می گیرد. پس حالا او چه چیزی دارد؟ حالا، به هر حال، داستان این شیر و عسل را برای شما تعریف می کند، زیرا بعدا مهم خواهد شد.

بنابراین او به آنجا می رود، او یک مرد قوی بزرگ است که می خواهد شاهکارهای باورنکردنی انجام دهد. او واقعا فوق العاده قوی است. بدیهی است که روح خدا او را وقف کرده است، اما در واقع فقط یک مرد قوی است. آیا تا به حال یک مرد قوی بزرگ را دیده اید، از نوع ورزشکار، که می خواهد مرد باهوش نیز باشد؟ بنابراین سامسون در اینجا باید ثابت کند که او مرد باهوشی است. بنابراین او می خواهد این معما را به آنها بگوید. بنابراین او به عروسی می رود و آنها در این جشن عروسی هفت روزه هستند. سامسون می گوید: "بگذارید یک معما به شما بگویم" سامسون به آنها می گوید. «اگر بتوانید ظرف هفت روز پس از جشن به من پاسخ دهید، سی لباس کتانی و سی ست لباس به شما می دهم. اگر نمی توانید جواب را به من بگویید، باید سی لباس کتانی و سی ست لباس به من بدهید.» آنها گفتند: «معما را به ما بگویید.» "بیایید آن را بشنویم." "او پاسخ داد،" و این معمای معروف است. در کتاب مقدس معماهایی نیز وجود دارد! "از غذاخور چیزی برای خوردن بیرون آمد، از قوی چیزی شیرین بیرون آمد." بنابراین، پس چه اتفاقی می افتد؟ آنها نمی توانند معما را حل کنند و در روز چهارم از همسر سامسون پرسیدند. اگر نمی توانید آن را از رو به روی مرد، یک به یک، دریافت کنید، چه کار می کنید؟ از طریق همسر بروید. سوال: آیا این موثر است؟ بله. من آن را توصیه نمی کنم، اما موثر است.

آیا آنجا بوده ام که این کار را انجام داده ام، به نوعی چیز، اگر می دانید منظورم چیست. بنابراین، بسیار خوب... در روز چهارم گفتند: «شوهرت را فریب بده تا معما را برای ما توضیح دهد، وگرنه تو و خاندان پدرت را می سوزانیم. آیا ما را به اینجا دعوت کردید تا از ما سرقت کنیم؟» سپس همسر سامسون خود را به سامسون انداخت و گریه کرد. «تو از من متنفری! تو از من متنفری! آیا شما واقعا من را دوست ندارید! شما به مردم من یک معما داده اید و پاسخ را به من نگفته اید!» شما در عروسی خود هستید، و این مانند یک عروسی هفت روزه است و همسرتان شروع به توپ زدن می کند. چه کار می

کنی؟ حالا، همیشه احساس می‌کنم وقتی به این متن می‌روم بهتر است این موضوع را مطرح کنم. من مرد جوانی را می‌شناسم که وقتی ازدواج کرد عروسی را پشت سر گذاشتند. به هر حال، آیا فشار زیادی روی زن وجود دارد؟ وقتی به عروسی می‌روید، آیا فشار زیادی وجود دارد؟ بله. آیا به نظر من عروسی‌ها اکنون بدتر از همیشه بوده است؟ بنابراین این زن بسیار بسیار تحت فشار بود. آنها مراسم را پشت سر گذاشتند و به نظر می‌رسید همه چیز خوب پیش می‌رود. آنها در زیرزمین یک کلیسا پایین رفتند. آنها در آنجا پذیرایی داشتند. آنها با همه شام می‌خوردند و به همه سلام می‌کردند. عالی‌ه. و وقتی همه چیز تمام شد، آنها با قوطی‌ها سوار ماشین می‌شوند و در غروب آفتاب سوار می‌شوند و به شب ماه عسل خود می‌روند. آن مرد می‌گوید: "بالاخره من با این زن ازدواج کردم. این بهترین روز زندگی من است." این مرد خیلی خوشحال است. آنها به هتل می‌رسند و ناگهان او شروع به گریه می‌کند. آن مرد سعی می‌کند بفهمد، "من چه کار کردم؟" آیا من اشتباه گفتم؟ آیا کاری بود که نباید انجام می‌دادم؟ چی می‌خواهی؟ آیا گل می‌خواهید؟ چه چیز؟ چی می‌خواهی؟ هر چه بخواهی به دست می‌آورم! چرا اینطور گریه می‌کنی؟ "نمی‌دانم چرا گریه می‌کنم." آیا تا به حال از زنی پرسیده‌اید که چرا گریه می‌کند؟ اگر آنها نمی‌دانند چرا گریه می‌کنند، چگونه باید این را بفهمید؟ چه اتفاقی افتاده؟ آیا من نذرها را اشتباه گفتم؟ من نذرها را درست گفتم. بنابراین شما وحشت می‌کنید زیرا قبلاً هرگز ازدواج نکرده‌اید و ناگهان او شروع به گریه می‌کند. تنها چیزی که می‌خواهم به شما بگویم این است: آیا تا به حال در موقعیتی قرار گرفته‌اید که آدرنالین واقعاً قوی باشد و فشار و آدرنالین، آدرنالین، آدرنالین زیادی وجود داشته باشد و ناگهان آرام شوید؟ وقتی ناگهان پایین می‌آیی، بی‌دلیل شروع به گریه می‌کنید؟ این چیزی است که می‌تواند اتفاق بیفتد. خوب، این چیزی است که در آن عروسی اتفاق افتاد، من با آن بسیار آشنا هستم. زن شروع به گریه می‌کند و اینطور نبود که او کار اشتباهی انجام داده است. اما به این دلیل بود که عروسی و تمام فشارها تمام شده بود. اکنون همه چیز تمام شده بود و فقط او را پایین آورد. بنابراین، تنها چیزی که می‌گویم این است که وقتی همسری در عروسی گریه می‌کند جالب نیست. این چیز خوبی نیست. اما به دلیل این چرخه‌ها اتفاق می‌افتد. من فقط می‌خواهم به شما هشدار دهم زیرا هیچ‌به‌من هشدار نداد و شبی بود که خیلی خوب پیش نرفت.

چرا سامسون احمق است؟ همسرش خود را به سمت او انداخت و گریه کرد: «تو از من متنفری! تو از من متنفری! تو واقعاً مرا دوست نداری! تو به مردم من معما گفتی، اما جوابش را به من نگفتی.» حالا سامسون می‌خواهد در اینجا چیزهایی بگوید. آیا اشک قوی است؟ آیا سامسون قوی است؟ یک زن گریه می‌کند و مرد قوی، چی؟ وقتی زنی گریه می‌کند چه می‌کنید؟ شما درمانده هستید. سامسون قوی و بزرگ در برابر اشک‌های یک زن درمانده است. چه کاری می‌توانید انجام دهید؟ خب اشک‌ها وجود دارد، اما چیزی که اتفاق می‌افتد این است که من می‌خواهم پیشنهاد کنم این است که چگونه با یک زن

رفتار نکنیم. این پاسخ سامسون است. او گریه می کند، "تو همسر محبوبت را به من نگفتی." او پاسخ می دهد: "من حتی آن را برای پدر و مادرم توضیح نداده ام. چرا باید آن را برای شما توضیح دهم؟" قانون شماره یک: شما پدر شوهر و مادرشوهر را وارد آن نمی کنید. شما آن را به پدر و مادر شوهر می آورید، منفجر می شود. زشت است. شما هرگز این کار را نمی کنید. این واقعا احمقانه است. حالا شما می گوئید، هیلدبرانت از کجا این را می دانید؟ من می دانم که این احمقانه است، آنجا بوده ام که این کار را انجام داده ام. من فقط به شما می گویم که این صدای تجربه است. شما پدر و مادرشوهر را وارد آن نمی کنید. شما بدون آن چیزهای بیرونی با آن کنار می آید. بنابراین کاری که سامسون در اینجا انجام داد واقعا احمقانه بود. شما نمی گوئید، "من حتی به پدر و مادرم نگفته ام. پس چرا باید به شما بگویم؟" این با وضعیت او چه می کند؟ او به تازگی او را بالای پدر و مادرش یا زیر آن قرار داده است؟ تحت. او قرار است با این زن ازدواج کند. این واقعا احمقانه است. "و سپس او تمام هفت روز جشن را گریه کرد. بنابراین در روز هفتم بالاخره به او گفت زیرا او همچنان به او فشار می آورد. او به نوبه خود معما را برای مردمش توضیح داد. قبل از غروب آفتاب در روز هفتم، آنها وارد شدند و گفتند: "چه چیزی شیرین تر از عسل است؟ و چه چیزی قوی تر از شیر است؟" و معمای او را حل کردند. سپس این مرد آن را درک نمی کند. این واقعا خنده دار است. منظورم این است که واقعا وحشتناک است، هرگز این کار را نکنید. آنها معمای او را دریافت کردند: چه چیزی شیرین تر از عسل است؟ چه چیزی قوی تر از شیر است؟ سامسون گفت: «اگر با تلیسه من شخم نمی زنی، معمای مرا حل نمی کردی.» به این صحبت کردن استعاری می گویند. وقتی به صورت استعاری صحبت می کنید و از تلیسه برای نماد همسران استفاده می کنید، خوب نیست. حالا، به هر حال، آیا حیوانات خاصی وجود دارند که کتاب مقدس از آنها برای نماد یک زن مانند غزال استفاده می کند. آنها حیوانات زیبایی هستند. نه، نه در غزل سلیمان. یک تلیسه، نه، شما از تلیسه استفاده نمی کنید. این وحشتناک است. بنابراین سامسون اینجا، فقط واقعا... تمام شد. بنابراین آنچه اتفاق می افتد این است که روح خداوند با قدرت در او نازل می شود. او پایین می رود و 30 فلسطینی را می کشد و لباس هایشان را برمی گرداند و به بچه ها می دهد. پس با همسرش چه می کند؟ «و از خشم سوختن به خانه پدرش رفت و زن سامسون را به دوستش دادند.» حالا، این چیزی است که شما باید بدانید. در این نوع زمینه ها دوستی داشتید که مانند بهترین مرد شما بود. اگر مرد نجات دهد، بهترین مرد با زن ازدواج می کند. بنابراین چیزی که سامسون می گوید این است که او در این روند ازدواج است. از هم می پاشد و بنابراین آن مرد وارد عمل می شود و بنابراین سامسون به خانه برمی گردد. این یک فاجعه است. سوال دانش آموز: بچه ها هر چند وقت یکبار و چرا نجات می دهند؟ سامسون به این دلیل که عصبانی بود زیرا همسرش به او خیانت کرد و به او نگفت، نجات یافت. اما اگر به او خیانت نمی کرد، با پدرش چه می کردند؟ آنها پدرش را می کشتند. بنابراین، بله، آنها حتی

در آن زمان پشتیبان داشتند. اما دلایل اغلب پیچیده هستند. بنابراین، سامسون اینگونه شروع می کند. این همسر اول او است، همسرش از تیمنا. سه ضربه و شما بیرون هستید. این اولین اعتصاب اوست. اکنون در مورد روح خدا بر مردم عهد عتیق، می گوید، "روح خدا بر سامسون آمد و او ادامه داد و سی فلسطینی را کشت." پس روح خدا قدرت اوست. چه رابطه ای بین روح خدا و قوم عهد عتیق وجود دارد؟ آیا روح خدا هرگز مردم را در عهد عتیق ترک کرده است؟ آیا می توانید موقعیتی را با شخصی به من بگویید که روح خدا او را ترک کرده است؟ شائول پادشاه. حال برخی از مردم فکر می کنند که وقتی روح خدا او را ترک می کند، به این معنی است که شائول دیگر به خدا ایمان ندارد و نجات خود را از دست داده است. نه، نه، نه. روح خدا به آنها عطایای ویژه ای عطا کرد. سامسون از هدیه قدرت برخوردار بود. شائول با هدیه پادشاهی اعطا شد. وقتی روح او را ترک می کند، به این معنی است که روح پادشاهی شائول را ترک می کند. این بدان معنا نیست که او لزوماً یک بی ایمان است. شائول مشکلات دیگری دارد که این موضوع را روشن می کند. اما این روح خدا نبود. برخی از مردم احساس می کنند که روح خدا فقط در اعمال رسولان ۲ در عهد جدید در پنطیکاست آمد. روح در پنطیکاست نازل می شود. آیا روح خدا در عهد عتیق وجود داشت؟ بله، این بود، و بر سر مردم آمد و به این مردم هدایای خاصی اعطا کرد. در مورد سامسون قدرت بود، نزد شائول پادشاهی بود. بنابراین شما روح خدا را خواهید دید که با مردم در عهد عتیق کار می کند. اینطور نبود که روح خدا اینجا نبود. این در اعمال رسولان 2 است، اما من آن را به پروفیسور عهد جدید شما می سپارم. بنابراین، روح خدا در عهد عتیق بود که به مردم عطایا می داد.

سامسون و استریپر غزه

حالا، این اولین زن سامسون است. زن دوم کیست؟ سامسون به غزه می رود. من این زن را استریپر غزه می نامم. نه، نوار غزه است. متوجه می شوید که "استریپر" در آنجا جا می شود. پس این غزه است. او به غزه می رود. سامسون به غزه رفت و در آنجا یک را دید. او رفت تا شب را با او بگذراند.» حالا، من به شما گفتم که چقدر برای دکتر گوردون هوگنبرگر احترام قائلم. او یک متفکر برتر و با کیفیت است، یکی از بهترین واعظانی که تا به حال در زندگی ام شنیده ام. دکتر هوگنبرگر به عبرانیان ۱۱ می پردازد... و در عبرانیان 11 می گوید: یکی از قهرمانان بزرگ ایمان سامسون است. سامسون، در عبرانیان 11 در میان قهرمانان بزرگ ایمان ذکر شده است. بنابراین او برمی گردد و می گوید که نقاط ضعف را منفی نمی بیند، حتی سامسون به یک می رود. فکر کردم، "چطور این کار را انجام می دهد؟" او مجموعه خطابه هایش را در مورد داوران قبل از اینکه سامسون را انجام دهد، متوقف کرد. من فقط روی لبه صندوق منتظر راه حلی بودم. اما من متوجه شدم، این کاری است که او انجام می دهد: او می گوید، چه کسی در اسرائیل نیز به ای رفت که کاملاً حلال بود؟ آیا کسی

به یاد می آورد که یوشع چگونه جاسوسان را فرستاد؟ و جاسوسان به چه کسی رفتند؟ راحاب. حالا آنها برای کسب و کار او آنجا بودند یا سعی می کردند اطلاعات کسب کنند. این یک تلاش جاسوسی بود. بنابراین دکتر هوگنبرگر، ظاهر، و من شنیده ام که او این را بگوید، من آن را از طریق انگور شنیدم، او گفت که سامسون به خانه این زن می رود شاید در یک زمینه جاسوسی. فکر می کنم او جاسوسی می کرد، اما اگر می دانید منظورم چیست، در مورد چیزی متفاوت از زمین بود. بنابراین من این را به عنوان سامسون در نظر می گیرم که دوباره این کار را با زنان انجام می دهد. بنابراین من این را در یک زمینه منفی می گیرم. اما چیزی که من می خواهم از این متن استفاده کنم این است که این زن، در غزه، فلسطینی ها آنها را محاصره کرده و می گویند، "صبح ما سامسون را خواهیم کشت." بنابراین سامسون نیمه شب از خواب بیدار می شود و چارچوب در را از دیوار بیرون می کشد و با آن می رود. این چیزی است که واقعا برای من مهم است، از نظر قدرت سامسون. اول از همه، اگر این قاب در را از اینجا بیرون بکشید، آیا این یک چیز بزرگ برای حمل است، این قاب در؟ این قاب در از فلز ساخته شده است و صادقانه بگویم، فلز یا ورق فلزی ارزان قیمت است. حدود 30-40 پوند خواهد بود. این خیلی زیاد نیست که بتوانید 30-40 پوند را برای یک راه طولانی حمل کنید، درست است؟ وقتی در دنیای باستان چهارچوب ها را می کشید، آنها از فلز ارزان ساخته نشده اند، بلکه از تیرها ساخته شده اند. آیا ما در مورد 100 پوند صحبت می کنیم؟ بله، صدها پوند. سامسون آنها را می کشد. نکته دیگر، آیا تا به حال این کار را انجام داده اید که کسی تا به حال در اینجا یونجه گذاشته است؟ وقتی در تنسی بودم، یونجه گذاشتیم. من یک پسر جوان حدود 25 ساله بودم و بنابراین این بچه ها این 100، 200 عدل یونجه را دریافت می کنند. آنها گفتند: "شما سوار کامیون شوید و آنها را در زیر شیروانی به سمت ما بیندازید." بنابراین من وارد آنجا می شوم و این عدل های یونجه 30-40 پوند آنها را آنجا پرتاب می کنم. بنابراین من این عدل های یونجه را آنجا پرتاب می کنم. اینها چیزی نیستند زیرا آنها فکر می کنند من یک شهر نرم و صاف هستم و آنها مردم روستا هستند. آنها کشاورزان هستند، قوی ها. بنابراین من آن عدل های یونجه را آنجا پرتاب می کنم و 20 عدل یونجه را آنجا پرتاب می کنم. سپس 30 عدل یونجه را آنجا پرتاب می کنم. سپس 40 و 50 پرتاب می کنم. زمانی که آنها با من تمام شدند، عدل ها را با شانه ام بالا می بردم، دیگر نمی توانستم دستانم را بلند کنم زیرا خیلی زیاد بود. سامسون حدود 20 مایل وسایل را حمل می کند و همه چیز در بالای تپه بود. او آنها را در مقابل حبرون قرار می دهد. ما می دانیم که این مکان ها کجا هستند. حدود 20 مایل است و سربالایی است. سوال زمانی که وزنه را به بالای تپه حمل می کنید، آیا سربالایی مشکل است؟ بله و 20 مایل این مسافت خوبی برای حمل این نوع وزنه است؟ آیا این مرد یک هالک است؟ این مرد یک فرد عظیم است. یک انسان عادی، شما خوش شانس خواهید بود که 20 مایل از تپه بالا بروید، و او این چند صد پوند را حداقل از این طریق حمل می کند. بنابراین سامسون

فوق العاده قوی است. به هر حال، روح خدا بر او می آید تا او را توانمند کند و او بسیار موهبت دارد. بنابراین، این زمانی است که او دیوارها را به آنجا یا در واقع در را می کشد.

سامسون و دليلة

زن بعدی، و این آخرین زن زندگی او است، دليلة. دليلة حتی تا به امروز بسیار مشهور است، او یک برنامه رادیویی دارد. اما می گوید، "مدتی بعد او [سامسون] عاشق شد. این فصل 16 آیه 4 است، "عاشق زنی از دره سورک شدم که نام او دليلة بود." توجه داشته باشید که این می گوید که او عاشق او شده است. مشکل آن چیست؟ آیا بسیاری از شما بچه ها در نوعی تفکر یونانی آموزش دیده اید که در آن هستيد آغابه و تو اروس راست؟ و آغابه و اروس عشق بسیار بسیار متفاوت است، درست است؟ آغابه عشق بسیار معنوی و فداکارانه است و اروس عشق وابسته به عشق شهوانی است، بسیار شهوانی است. پس عشق شهوانی شهوانی است، آغابه عشق معنوی است. در یونانی ما این جدایی را بین آغابه و اروس. در زبان عبری آنها این تمایز را ندارند. کلمه عشق کلمه است آهاو و هم عشق و هم شهوت را شامل می شود. بنابراین این سوال را مطرح می کند که آیا تفکیک بین عشق و شهوت همیشه آسان است؟ وقتی جوان تر بودم، سعی می کردند شهوت را در اینجا و عشق واقعی را در اینجا به تصویر بکشند. چیزی که من می گویم این است که وقتی واقعا عاشق می شوید، گاهی اوقات عشق و شهوت در هم تنیده می شوند؟ پس مراقب این طرز تفکر تحلیلی یونانی باشید. تفکر عبری بسیار ارگانیک تر و جامع تر است. بنابراین سامسون عاشق او می شود. حالا او او را نق می زند و اساسا فلسطینی ها نزد دليلة ظاهر می شوند و می گویند: "دليلة می خواهی مقداری پول در بیاوری؟" و دليلة می گوید: "بله." و بنابراین آنها گفتند: "راز قدرت او را به ما بگوئید و ما او را پایین خواهیم آورد." آنها می خواهند مقداری نقره به او بدهند و متوجه شوند که او چه کار می کند؟ دليلة سامسون را می فروشد. توجه کنید که آیا زن مرد را برای پول می فروشد؟ اغلب اوقات این معکوس می شود، اما در این مورد، دليلة است که سامسون را می فروشد. پس نزد سامسون می آید و به سامسون نق می زند: «راز قدرت عظیم خود را به من بگو و اینکه چگونه می توان تو را بست و مطیع کرد.» سامسون به او پاسخ داد: «اگر کسی مرا با هفت شلوار تازه ببندد که ممکن است خشک نشوند، من مانند هر مرد دیگری ضعیف خواهم بود.» حدس بزنید چه؟ او از خواب بیدار می شود و هفت شلوار او را می بندد. «سامسون، فلسطینی ها بر تو هستند،» او چه می کند؟ او چیزهایی را که می گیرد می گیرد و می پرد. حالا وقتی این را خواندید، متوجه شدید که او چقدر احمق است. او این کار را بارها و بارها انجام می دهد، چگونه کسی می تواند اینقدر احمق باشد. من می خواهم توضیح دهم، فکر نمی کنم نکته اینجا این باشد. این روایت فشرده شده است. آیا ممکن است که این آزمایش های مختلف با هفت بند تازه، رفتن به هفت طناب برای بستن گره های موهای او، آیا ممکن است که این ماه ها و ماه ها طول بکشد و این روایت پخش شده باشد؟ وقتی تاریخ را می نویسید،

آیا مردم روایت را می گیرند و آن را فشرده می کنند. بنابراین آنچه اتفاق می افتد این است که به نظر می رسد همه این رویدادها یکی پس از دیگری و پس از دیگری بوده اند و ارتباط نزدیکی با هم دارند. ممکن است آنها به موقع از هم جدا شده باشند. چیزی که می خواهم بگویم این است که سامسون آنقدرها هم که به نظر می رسد گنگ نیست. بنابراین این ممکن است در یک دوره زمانی قابل توجه گسترش یافته باشد.

خوب، بالاخره او پایین می آید، او شروع به بازی با موهای بافتن می کند. به نظر می رسد نق زدن کار می کند. چیزی که من در اینجا با سامسون پیشنهاد می کنم این است که فشرده سازی زمان نحوه نوشتن تاریخ است. به هر حال، آیا مورخان هرگز رویدادهایی را که شاید 50 سال از هم فاصله دارند می گیرند و آنها را به تاریخ باز می گردانند؟ فقط به این دلیل که آنها تاریخ را اینگونه می نویسند و نمی خواهند تمام جزئیات را مرور کنند. بنابراین تاریخ همیشه شامل نوعی فشرده سازی است. اگر تاریخ را در کالج گوردون در اینجا بگذرانید، مورخان فوق العاده ای را خواهید یافت که در مورد تاریخ نگاری، نحوه نوشتن تاریخ صحبت می کنند. بسیاری از اوقات رویدادهایی که از یکدیگر دور هستند پشت سر هم قرار می گیرند زیرا شما تاریخ را فرو می ریزید، تاریخ را فشرده می کنید. اگر بخواهید یک تاریخ کاملاً جامع بنویسید، خواندن آن برای هر کسی بیش از حد خواهد بود. تمام تاریخ فشرده شده است. حالا چیزی که در مورد سامسون جالب است این است که دلیله موهایش را کوتاه می کند و به فلسطینی ها می گوید، فکر می کنم این بار متوجه شدم. همین است. بنابراین او سرش را می تراشد، موهایش را کوتاه می کند و سامسون توسط فلسطینی ها اسیر می شود. اولین کاری که وقتی او را دستگیر می کنند با او چه می کنند؟ وقتی او واقعا قوی است، می خواهید از قدرت او استفاده کنید، اما می خواهید او را ناتوان کنید، چه کار می کنید؟ تو او را کور کردی. بنابراین آنها او را کور کردند، چشمانش را بیرون آوردند، و اکنون او قوی است اما یک کودک می تواند به او حمله کند زیرا نمی تواند ببیند از کجا آمده است. راستی او را بیرون می آورند و می گوید: «چون قوم او را دیدند، خدای خود را ستایش کردند و گفتند: خدای ما دشمن ما را به دست ما تحویل داده است.» اما آیا خدا از سامسون حتی در حالت کور برای تحقق اهدافش استفاده می کند؟

پایان سامسون در معبد فلسطینی ها

بنابراین اتفاقی که می افتد این است که مردم سامسون را بیرون می کشند و او را وادار به انجام حقه می کنند. این مانند یک سیرک است و شما این مرد قوی و بزرگ را می گیرید و او همه این ترفندها را انجام می دهد. سامسون این ترفندها را انجام می دهد، اما سپس سامسون به پسری که با او است می گوید که او را راهنمایی می کند. ابتدا به درگاه خدا دعا می کند، سپس سامسون به درگاه خداوند دعا می کند: «ای پروردگار مقتدر، مرا به یاد آور. خدایا، لطفاً یک بار دیگر مرا تقویت کن و بگذار با یک ضربه انتقام دو چشمم را از فلسطینیان بگیرم.» آیا سامسون در اینجا بسیار انتقام جو؟ او انتقام دو چشمش

را می خواهد. آیا دوست داشتید که او می گفت: «خدایا، من می خواهم نام تو مورد احترام قرار گیرد. من می خواهم نشان دهم که شما پیروز هستید.» اما، در عوض، او نگران دو چشمش است. سامسون به سمت دو ستون مرکزی می رود. او دو ستون مرکزی را می گیرد و کل ساختمان را روی حدود 3000 نفر فرو می ریزد. سامسون در مرگ خود بیشتر از آنچه در زندگی خود گشته است، می کشد. حالا چیزی که در اینجا جالب است این است که ما دو ستون در این اتاق داریم. اگر این دو ستون را خراب کنید، آیا کل این ساختمان فرو می ریزد؟ من فکر نمی کنم. من فکر می کنم به اندازه کافی تیرهای متقاطع وجود دارد که احتمالا سقف را نگه می دارد. آیا می دانید آنها در دشت فلسطینی چه یافته اند؟ آنها برخی از معابد فلسطینی را پیدا کرده اند. آیا فرهنگ های مختلف سبک های متفاوتی از معابد تولید می کنند؟ بله. معبد اسرائیل، اتفاقا معبد سلیمان بر اساس مدل فنیقی توسط حیرام ساخته شد، چرا؟ زیرا او هیرام را از فنیقیه استخدام کرد تا آن را بسازد. وقتی به معبدی که سلیمان ساخته است نگاه می کنید، بسیار شبیه به معبدانی است که در فنیقیه ساخته شده است. چاپ آبی دقیقا همان چیزی است که شما در فنیقیه به دست آورده اید. آنها دریافتند که معابد فلسطینی دارای دو ستون در وسط آنها با دیوارهای باربر هستند. به عبارت دیگر، تمام وزن به این دو ستون می رسد. شما آن دو ستون را پایین می آورید و چه اتفاقی برای این معابد فلسطینی می افتد؟ کل مکان فرو می ریزد. بنابراین آیا باستان شناسی نشان می دهد که این واقعا کار می کند؟ شما کل ساختمانی را که بر روی این دو ستون وزن شده است بیرون می آورید. بنابراین این یک تایید واقعا جالب بوده است. کتاب مقدس می گوید سامسون دو ستون را پایین می آورد و مکان فرو می ریزد. سامسون می میرد و این زندگی سامسون است. حال، چگونه می توان سامسون را به عنوان قهرمان بزرگ ایمان ذکر کرد؟ با توجه به این همه زندگی آشفته. صادقانه بگویم، چیزهای آشفته زیادی وجود دارد. من فکر می کنم که کتاب مقدس به ما نشان می دهد که برخی از قهرمانان بزرگ ایمان، زندگی ها را به هم ریخته اند. این به من امید می دهد، زیرا زندگی آشفته ای دارم. امیدوارم آنقدرها هم بد نباشد، اما می دانید چه می گویم. آیا تقریبا همه کسانی را که در عهد عتیق دیده ایم دیده اید، آیا هر یک از آنها به نوعی مشکل داشته اند؟ داوود مردی است که به دنبال قلب خود خدا است، خوب شما در مورد داوود می دانید که درست است؟ بنابراین شما با همه این افراد مشکل دارید. بنابراین من فکر می کنم با گفته کتاب مقدس این است که ایمانداران به خدا بهتر از دیگران نیستند، آنها مانند دیگران مشکل دارند اما آنها به خدا اعتقاد دارند و خدا از آنها برای رسیدن به اهداف خود استفاده می کند. آنها قهرمانان معیوب هستند. این فوق العاده است که بتوانید خدمتگزار خدا باشید، حتی اگر چیزهایی را از بین ببرید. بنابراین سامسون یک قهرمان است اما او کامل نیست، او مشکلات خود را دارد و زندگی واقعی چنین است.

حالا این داستان دو شهر است، نه، داستان دو لاوی. کتاب داوران با این داستان های دو لاوی به پایان می رسد. خوب اول از همه، اجازه دهید این داستان را شروع کنم. این اولین لاوی است، یک لاوی دانی. من به فصل 17 و 18 در قضات می روم. مردی از افرایم است، افرایم کجاست؟ افرایم درست بالاتر از بنیامین است. بنابراین فقط یهودا، بنیامین و افرایم هستند، بنابراین درست در آن بالا است. مردی در افرایم وجود دارد که نقره و طلای زیادی دارد. بنابراین او خود را به یک بت تبدیل می کند. سپس او می گوید، "هی، من الان یک بت دارم." اما ناگهان یک لاوی از افرایم می گذرد و این مرد، میکاه، به لاوی می گوید، "می دانی که من این بت طلا/نقره را اینجا دارم، چرا نمی آیی کاهن من شوی؟ من این بت را دارم و به شما پول می دهم، شما می توانید با من زندگی کنید، من به شما پول می دهم و به شما پناه می دهم. من به شما غذا می دهم. من از تو مراقبت خواهم کرد و تو کشیش من باشی." بنابراین لاوی کاهن میکاه می شود. میکاه بت را می سازد و سپس این لاوی را به عنوان کاهن خود استخدام می کند. حالا او یک بت و یک کشیش دارد، این مرد یک کنسرت بسیار خوب دارد. او این گوشه مذهبی را در اینجا دارد. حالا چه اتفاقی می افتد؟ مشکل قبیله دان چه بود؟ قبیله دان در کنار دشت فلسطینی ها قرار دارد، به این معنی که فلسطینی ها همیشه دانی ها را کتک می زدند، زیرا قلمرو قبیله ای آنها درست با فلسطینی ها در غرب بنیامین بود. بنابراین دانی ها گفتند، "ما از جنگ با فلسطینی ها خسته شده ایم، ما می خواهیم به شمال برویم. ما شنیده ایم که واقعا خوب است و یکی از زیباترین مکان های اسرائیل در شمال است. بنابراین دانی ها به شمال مهاجرت می کنند. وقتی به شمال مهاجرت می کردند، باید از چه قبیله ای عبور می کردند؟ افرایم. بنابراین آنها به خانه میکا می روند و می گویند، "هی، این مرد میکا یکی از این بت های فلزی را دارد و او همچنین یک کشیش دارد، این لاوی. بنابراین قبیله دان، حالا این یک قبیله کامل در حال حرکت است، و کل این قبیله از یک قلمرو قبیله ای به یک شهر تبدیل می شود. شمال اسرائیل در جایی که کایل نشسته است. دن شمالی ترین نقطه اسرائیل خواهد بود. این قبیله از قلمرو فلسطینی ها به سمت شمال حرکت می کند. آنها از کنار این لاوی می آیند و می گویند، "ای لاوی، چرا با ما نمی آیی؟ اگر با ما بیایید، می توانید یک لاوی باشید و می توانید برای کل یک قبیله کاهن باشید. لازم نیست برای یک خانواده کوچک یکی باشید، می توانید کشیش کل قبیله باشید." بنابراین لاوی می گوید، "هی، این یک کنسرت بسیار خوب است، من با شما می روم." بنابراین لاوی ها به سمت شمال می روند. سپس لاوی به شهر دان در منتهی الیه شمال می رود و در آنجا بت برپا می کند. سپس این کشیش کشیش دان می شود. آیا این بت پرستی در اسرائیل است؟ بنابراین این جایی است که دن با این بت پرستی مرتبط است. حتی در اینجا در یک مکان خاص می گوید، "بنابراین دانیان خود را بت و جانانان پسر گرشوم پسر موسی برپایی، و پسران خود را کاهن برای قبیله لاوی تا زمان اسارت از زمین بودند. آنها به استفاده از بت هایی که میکا ساخته بود، در تمام مدتی که خانه خدا در شیلو بود، ادامه دادند." بنابراین

خیمه در شیلو خواهد بود. در تمام مدتی که در شیلو بود، دانیان در دان بت پرستش می کردند. حالا یک مکان دیگر وجود خواهد داشت که بعداً یک بت در آن برپا می شود. این روایت شما را برای آن آماده می کند. بعداً مردی به نام یربعام وجود دارد، او را به یاد دارید؟ و او می خواهد در چه دو جای، بت ها را برپا کند؟ یکی از آنها در دن خواهد بود که از این روایت بیرون می آید، یکی از آنها در دن خواهد بود. گوساله طلایی دیگری که قرار است بسازد کجا خواهد بود؟ آیا کسی مکان را به یاد دارد؟ بتل. بله، پایین در بتل. چرا او آن را در بیت ئیل راه اندازی می کند؟ آیا بیت ئیل مکان مقدسی است؟ در بیت ئیل چه شد؟ آیا بیت ئیل جایی است که نردبان یعقوب در آن قرار گرفت؟ اینجا است که یعقوب خدا را در بیت ئیل ملاقات کرد. پس یربعام از آن مکان استفاده می کند و یک گوساله طلایی برپا می کند و می گوید، "این یهوه است، این یهوه است، این گوساله." خدا می گوید، "نه، من گوساله نیستم، من یک گوساله طلایی نیستم." خدا یربعام را به خاطر برپایی بت ها در دان و بیت ئیل محکوم می کند. پس دن در شمال و بیت ئیل در جنوب بود. بنابراین این روایت این مشکل را ایجاد می کند که اسرائیل بعداً با آن مواجه خواهد شد.

لاوی و صیغه اش

این اولین لاوی است، لاوی دانیت. اکنون لاوی دوم ما و این داستان در فصل 19 است و این داستان یک داستان نسبتاً ناخوشایند از صیغه لاوی است. بنابراین من فقط می خواهم کمی جغرافیا در این مورد قرار دهم. اول از همه، آیا می بینید که اینجا یک جاده اصلی در اینجا وجود دارد؟ این جاده مسیر 1 است. حالا این جاده جاده 95 نیست، 95 یک بزرگراه بزرگ است. این مسیر ریج نامیده می شود. این مسیر ریج است. این خط الراس بر روی خط الراس شمال و جنوب، پایین ستون فقرات اسرائیل قرار دارد. این روی یک خط الراس اجرا می شود و به آن مسیر ریج می گویند. بنابراین شما از بیت ئیل می آید، به میزپا، جبعه، اورشلیم، بیت لحم سفر می کنید و به هبرون در این مسیر ریج است. اول از همه، وقتی شما یک لاوی با صیغه دارید، آیا این یک مشکل است؟ لاوی یک صیغه دارد و صیغه به خانه می دود. بنابراین او به خانه خود در بیت لحم می دود. سپس لاوی او را تعقیب می کند و او می دود و او در بیت لحم در خانه پدر و مادرش به او می رسد. سپس کمی شبیه تعطیلات شکرگزاری است. آیا پدر و مادران تا به حال وقتی به خانه می آید می گویند "آیا نمی توانید فقط یک یا دو روز دیگر بمانید؟" آیا پدر و مادر شما هرگز این کار را انجام می دهند؟ "نمی توانی فقط کمی بیشتر بمانی؟" و آنچه اتفاق می افتد این است که لاوی برای کمی بیشتر در خانه صیغه می ماند. در نهایت، او می گوید: "ما باید از اینجا خارج شویم. من باید بروم." بنابراین آنها در اواخر بعد از ظهر می روند. آنها به اینجا می آیند، حدود پنج مایل است که از اورشلیم عبور می کنند. وقتی به اورشلیم می رسند، خانم خسته می شود و می گوید: «من فقط از راه رفتن خسته شده ام، چرا اینجا در بیوس نمی مانیم.» اما آن مرد می گوید: "نه، من نمی خواهم به بیوس بروم." بیوسیایی هایی که در آنجا زندگی می کنند یهودی نیستند. بنابراین او گفت،

"من می خواهم به یک قلمرو یهودی بروم." بنابراین من از بیت لحم به جبعه می روم. پس او می آید و از اورشلیم می گذرد. او به آنجا نمی رود زیرا این افراد یهودی نیستند. او نزد جبعه می آید و می گوید که من می خواهم با یهودیان در جبعه باشم. حالا وقتی او به جبعه می رود چه اتفاقی می افتد؟ اینجاست که تند و زننده می شود. خط داستانی به این صورت پیش می رود. او وارد شهر می شود و تقریباً یک وضعیت سدوم و عمورا است. او وارد شهر می شود و در محله در میدان مشترک است. پیرمردی به سمت او می آید و می گوید که تو نباید اینجا باشی. با من به خانه بیا. او صیغه و لاوی را با خود به خانه دعوت می کند و می گوید که شما نباید اینجا باشید. روزی روزگاری در شهر لس آنجلس سفر می کردم که قبلاً هرگز آنجا نبوده ام. ما تمام راه را تا کالیفرنیا رانندگی کردیم. بنابراین گفتم می خواهم به لس آنجلس بروم. من می خواهم ساحل لس آنجلس را ببینم و بنابراین دوستم امتناع کرد، "من نمی خواهم به لس آنجلس بروم." او قرار بود ما را به اطراف ببرد. من گفتم که ما به لس آنجلس می رویم و بالاخره او گفت که ما به این مکان به نام ساحل ونیز می رویم. بنابراین ما به ساحل ونیز می رسیم و با بچه هایم به اطراف نگاه می کنیم. ما با ون که داشتیم برمی گردیم و سعی می کنیم از جاده ها بلند شویم. این راه ها از بالای سر ما می گذرند و اما ما نمی توانیم به جاده ها برسیم. بنابراین ما در حال رانندگی در همه این محله ها در لس آنجلس هستیم. ما نمی دانیم کجا هستیم. ما بالا می رویم، یک پسر در حدود 6 فوت و 5 اینچ شخص بزرگ وجود دارد. ما نقش من را پایین می کشیم و می گوییم: "می توانید به ما بگویید که چگونه در اینجا سوار شویم؟" اولین چیزی که آن مرد به من گفت، حتی به سوال من پاسخ نداد، اولین چیزی که گفت: "تو نباید اینجا باشی، نباید اینجا باشی." سوال، وقتی چنین مردی می گوید "تو نباید اینجا باشی"، بپرسید، آیا ما نباید اینجا باشیم؟ بله قربان. ما سعی خواهیم کرد هر چه زودتر از اینجا خارج شویم. چگونه به thruway برسید؟ بنابراین او به ما گفت که چگونه به آنجا برسیم، اما آیا واقعاً مشخص بود که ما خارج از محله خود هستیم. بنابراین چیزی که شما اینجا با این پیرمرد دارید که به او هشدار می دهد، در این میدان شهر نمانید وگرنه برای شما بد خواهد بود. با من به خانه بیا. پس آنها با او به خانه می آیند و چه اتفاقی می افتد؟ بچه ها جلوی در ظاهر می شوند و بعد چه اتفاقی می افتد؟ آنها مانند سدوم و عموره شروع به کوبیدن در می کنند. «آن مرد را نزد ما بیاورید تا با او رابطه جنسی داشته باشیم» یا «تا بتوانیم او را بشناسیم.» آن مرد تقریباً همین کار را انجام می دهد و دخترانش را بیرون می زند، لاوی صیغه خود را دارد، بنابراین صیغه اش را بیرون می کشد. شما داستان را به خاطر می آورید زیرا آنقدر ناخوشایند است که نمی توانید آن را از دست ندهید. بچه ها تمام شب از زنان سوء استفاده می کنند، او روز بعد می آید، او کجاست؟ لاوی روز بعد در را باز می کند و صیغه اش روی زمین دراز کشیده است. او می گوید: "بلند شو، بیا بریم، حالا وقت رفتن است." اما صیغه تکان نمی خورد و ناگهان متوجه می شود: صیغه اش مرده است. پس کاری که او انجام می دهد این است که او را سوار الاغ

خود می کند و او را پس می گیرد. پس او چه کار می کند؟ بدتر می شود. او آنقدر تیک خورده است که این بچه ها صیغه او را کشته اند که شروع به خرد کردن او می کند. او او را به 12 تکه تکه کرد و اعضای بدن او را برای 12 قبیله اسرائیل فرستاد. به هر حال، وقتی یهودی حلال هستید و این قسمت از بدن را دریافت می کنید - قبایل دمدی مزاج هستند. این است که "وای، ما قبلا چنین چیزی را در اسرائیل ندیده ایم. اینجا چه خبر است؟ این شهر جبعه ما می خواهیم آن افراد را بیرون بیاوریم. آنها باید به خاطر کاری که انجام داده اند مجازات شوند.» بنابراین قبایل، 11 قبیله، آن را جمع می کنند. آنها با جبعه و قبیله بنیامین که با جبعه واقع شده است مقابله می کنند. قبیله بنیامین می گوید که ما جبعه را رها نمی کنیم. بنابراین کل قبیله بنیامین برای جنگ با یازده قبیله دیگر اسرائیل می روند.

جنگ بین قبیله ای بنیامین

پس اکنون شما جنگ قبیله ای دارید و چه اتفاقی می افتد؟ اسرائیلی ها برای حمله به آنها بالا می روند و بار اول شکست می خورند. آنها به خدا برمی گردند، "خدایا چه خبر است، این افراد شرور هستند. ما سعی می کنیم آنچه را که درست است انجام دهیم." خدا می گوید: "دوباره برو بالا." آنها دوباره بالا می روند و قبایل اسرائیل بنیامینی ها را شکست می دهند، اما پس مشکل چیست؟ آنها همه بنیامینی ها را می کشند اما 600 نفر از آنها فرار می کنند. آنها به این قلمرو مرتفع قابل دفاع می روند که نمی توانند به آنها برسند. بنابراین 600 بنیامینی باقی مانده اند. آنها می خواهند بالا بروند و 600 بنیامینی را بکشند، اما مشکل چیست؟ اگر 600 بنیامین را بکشید، چه اتفاقی برای یکی از قبایل اسرائیل می افتد؟ مانند کرگدن سیاه است که منقرض می شوند و دیگر از قبیله بنیامین وجود ندارد. بنابراین آنها متوجه می شوند، ما باید تایم اوت را فراخوانی کنیم. فقط 600 نفر از این بچه ها باقی مانده است. ما باید قبیله را بازسازی کنیم وگرنه یکی از قبایل اسرائیل خود را از دست خواهیم داد. اما پس از آن مشکل چیست؟ این بچه ها چگونه می خواهند تولید مثل کنند؟ آنها باید با کسی ازدواج کنند اما همه مردانی که در جنگ بودند قسم خوردند که دخترانشان را برای ازدواج با یک بنیامین نخواستند داد. آیا می خواهید دخترتان را به چنین پسری بدهید؟ نه. پس گفتند: «ما دخترانمان را در آنجا نخواهیم داد.» پس فکر کردم، "حالا می خواهیم چه کار کنیم؟ ما 600 پسر داریم. ما باید به آنها بچه بدهیم و اجازه دهیم دوباره تکثیر شوند. اینجا شهری به نام یابیش جلعاد وجود دارد و مردان یابیش جلعاد برای جنگ نیامده اند. بنابراین کاری که آنها انجام دادند این بود که به یابیش جلعاد رفتند، 400 دختر را جمع کردند و آن 400 دختر را به بنیامینی ها آوردند. اکنون شما فقط 200 نفر باقی مانده اید که همسر ندارند. پس حالا می خواهیم چه کار کنیم؟ ما 200 نفر داریم که همسر ندارند. به هر حال، نخندید، فکر می کنم شما می خواهید این کار را به روشی که کتاب مقدس انجام می دهد انجام دهید. شما می خواهید دقیقا به روشی که کتاب مقدس آن را انجام می دهد قرار بگذارید. بوسه دوستیابی خداحافظ درست مانند کتاب مقدس این کار را می کند.

بنابر این آنها به شیلو می روند و دخترها برای یک جشن بیرون می آیند و می خواهند در شیلو جایی که خیمه بود برقصند. آنها می خواهند برقصند. آنها گفتند، "کاری که ما با این 200 نفر انجام خواهیم داد، آنها را در بوته ها قرار خواهیم داد. وقتی دخترها برای رقصیدن بیرون می آیند، پسرها از بوته ها بیرون می آیند، آنها را می گیرند و هر چیزی که می گیرید مال شماست." حالا من همیشه گفته ام کالج گوردون ما یک چهارگانه داریم. آیا این کار را همانطور که کتاب مقدس می گوید انجام دهید؟ خب این است، بله، من شوخی می کنم. این چیزی است که برای این بچه های دیگر اتفاق می افتد. بنابر این اکنون قبیله بنیامین بازسازی شده است. حالا شما می گوئید چرا این داستان خونین را تعریف می کنید، این چیزی است که مادر من می گوید. لازم نیست این داستان ها را بگوئید، تد. این داستان های واقعا وحشتناک در کتاب مقدس وجود دارد که نباید آنها را به دانشجویان بگوئید. سوال من از خودم این است که آیا صیغه مورد تجاوز قرار گرفت و کشته شد تقسیم کنید و حکومت کنید، اینگونه بود که آنها همسران را برای بنیامین گرفتند، جابش گیلعاد همسران را فراهم کرد. به هر حال، دلیل اینکه من به آن اشاره می کنم این است که بعدا می تواند برای ما مهم شود. مردی هست که اسمش را نمی گویم، اما او اهل جابش گیلعاد بود، سپس رقصندگان شیلو و اینجاست که آنها این همسران را برای بنیامین ها می آورند. حالا چرا کتاب مقدس این داستان را شامل می شود و کتاب مقدس به ما نمی گوید که چرا، اما من فکر می کنم ما در اینجا پیشنهادی با داستان بنیامینی ها داریم. کتاب داوران چیست؟ در اسرائیل چه چیزی وجود ندارد؟ در زمان داوران هیچ پادشاهی در اسرائیل وجود ندارد و هر آنچه را که از نظر خود درست است انجام می دهد. چه کسی قرار است اولین پادشاه اسرائیل باشد؟ شاول. شاول از کدام قبیله است؟ بنیامین. من معتقدم که این داستان سلطنت شاول پادشاه را تنظیم می کند. من معتقدم که این داستان در کتاب قاضی در آنجا قرار داده شده است تا قبیله بنیامین را برپا کند. اتفاقا وقتی می روند تا شاول را پادشاه کنند، آیا به یاد می آورید که شاول چه می گوید؟ او می گوید: "من از کوچکترین قبیله هستم." آیا همه می دانند که چرا او از کوچکترین قبیله است؟ بله. بنابر این شاول از قبیله بنیامین خواهد بود، بنابر این فکر می کنم این داستان به عنوان پیشینه ای برای شاول پادشاه در آنجا قرار داده شده است.

روت

حالا، داستان بعدی یکی از زیباترین داستان های کتاب مقدس است. این داستان روت است. ماگنولیا استیل سرخ شده سبز: اینها فیلم هایی در گذشته در مورد دوستی های زنان هستند. آیا دوستی زنان با دوستی های پسر متفاوت است؟ من بیش از 30-60 سال همسر من را تماشا کرده ام. من تماشا کرده ام که همسر من چگونه دوست پیدا می کند. اینگونه است که او دوست پیدا می کند و ماهیت دوستی های او با دوستی های پسران و پسران متفاوت است. چیزی که شما در کتاب روت دارید دو زن است که اغلب نمی توانید این را در کتاب مقدس ببینید. این دو زن بهترین دوستان هستند که واقعا دوستان صمیمی می

شوند. این یک داستان زیبای دوستی در کتاب روت است. این چیزی است که در کتاب روت اتفاق افتاده است. یک سری تراژدی در کتاب اتفاق می افتد. اول از همه، آنها اهل شهر بیت لحم هستند. نائومی یک زن مسن است و شوهرش الیملک اهل بیت لحم هستند. قحطی در این سرزمین وجود دارد. پس وقتی قحطی در زمین رخ می دهد، چه می کنید؟ شما مهاجرت می کنید. شما از ارتفاع پایین تر به ارتفاع بالاتر مهاجرت می کنید زیرا ارتفاعات بالاتر آب باران بیشتری دریافت می کند. بنابراین آنها از بیت لحم می آیند که اینجا خواهد بود. آنها از آن سوی رود اردن پایین می روند و به این طرف به موآب می رسند. موآب حدود 500-700 فوت بالاتر است و بنابراین اتفاقی که می افتد این است که باران بیشتری در اینجا می بارد. بنابراین آنها به موآب می آیند تا محصول بگیرند. سپس در موآب ساکن می شوند و بعد چه اتفاقی می افتد؟ او دو پسر به نام های Mahlon و Chilion دارد. وقتی دو پسرش در موآب تمام می شوند، قرار است با چه نوع زنانی ازدواج کنند؟ جغرافیا به علاوه هورمون برابر با عشق است. آنها می خواهند با موآبی ها ازدواج کنند. دو پسر آنها ماهلون و چیلیون با زنان موآبی ازدواج می کنند و یکی از این زنان روت است. بنابراین روت عروس نائومی است و پسرش با او ازدواج می کند. حالا در روایت چه اتفاقی می افتد؟ همه مردان دقیقا یک کار را انجام می دهند. این اغلب در مورد مردان اتفاق می افتد. همه مردان چه می کنند؟ مرگ. این معمولا کاری است که بچه ها انجام می دهند. همه مردان می میرند. حالا اتفاقی که می افتد این است که شما به تنهایی سه زن دارید. آیا سه زن در یک فرهنگ به تنهایی سخت است؟ بله، به خصوص در آن فرهنگ. به هر حال، آیا این در فرهنگ ما صادق است؟ بله، هرگز فراموش نمی کنم که یک دوست دانشجویی داشتم که تمام مدت او را به عنوان دخترمان به فرزندی پذیرفتیم، در خانه ما بود. او اهل کالیفرنیا بود و در دریاچه وینونا، ایندیانا بود و ماشینش را سوار کرد. او مثل دختر ما بود و همیشه در خانه ما بود. بنابراین او ماشینش را سوار کرد و باتری اش تمام شده بود. این مرد به نام پینکی یک پمپ بنزین داشت و باتری او را تعویض کرد. حالا وقتی باتری تمام می شود، اولین سوالی که می پرسیم آیا دینام خوب است یا دینام باتری را از بین برده است؟ بنابراین این واقعا مشکل باتری نیست، این دینام است که باتری را از بین می برد. بنابراین آن مرد باتری را تعویض می کند، دلارهای کلان خود را برای باتری شارژ می کند و حدود دو یا سه هفته بعد حدس بزنید چه؟ ثانیه ای که باتری از بین می رود. او وارد می شود و آن مرد سعی می کند او را دو برابر باتری و دینام شارژ کند. بنابراین او برمی گردد و می گوید نمی دانم چه کار کنم؟ حالا بپرسید، چون او یک زن بود، آیا پینکی از او سوء استفاده کرد؟ بله، او این کار را کرد. بنابراین عصبانی شدم و سوار ماشینم شدم. من فقط یک بار در زندگی ام این کار را انجام داده ام. من رانندگی کردم و ماشینم را پارک کردم، او دو در گاراژ داشت که به گاراژ او می رفت. جلوی هر دوی آنها به پهلوی پارک کردم تا هیچ ماشینی نتواند وارد یا خارج شود. رفتم تا آقای پینکی را ببینم. من شروع کردم، او مشتریانش را در آنجا

نشسته بود. من ادامه دادم تا به او بگویم که او این دختر را پاره می کند. ابتدا این کار را خیلی آرام انجام دادم. او کمی ستیزه جو شد. بنابراین لحن صدایم را بالا بردم تا سرش فریاد بزنم که چطور این دختر جوان را پاره می کند. در همین حال همه مشتریانش همانجا نشسته بودند. نکته را متوجه شدم؟ و بنابراین من بسیار پرسر و صدا هستم. سپس او می گوید که من باید ماشینم را بیرون بیاورم. گفتم: "متاسفم، تا زمانی که پولش را پس ندهی، ماشینم را حرکت نمی دهم." من جایی نمی رفتم. بنابراین بالاخره مردی که سر من فریاد می زند بالاخره به ثبت نام می رود. چک او را برمی دارد و به سمت ما پرتاب می کند. هنگامی که پول خود را پس گرفتیم، حدس بزنید چه؟ ما رفتیم. به هر حال، من امروز از روی عدالت شاعرانه گفتم، اگر به ورشو ایندیانا بروید و ببینید پمپ بنزین پینکی کجا بود، حدس بزنید چه اتفاقی برای پمپ بنزین پینکی افتاد؟ این شوخی نیست، دو سال بعد یک بولدوزر به آنجا رفت و آنها آن را آسفالت کردند و اکنون پینکی را به یک پارکینگ تبدیل کردند. بنابراین به هر حال فکر می کردم عدالت شاعرانه در آنجا وجود دارد. اما چیزی که می خواهم بگویم این است که شما نائومی، روت و اورپا را دارید. اورپا به خانه برمی گردد اما روت با نائومی به بیت لحم برمی گردد. شما این زنان را به تنهایی در فرهنگ خود دریافت می کنید، آیا آنها در آن فرهنگ بسیار آسیب پذیر هستند؟ در آن فرهنگ بسیار آسیب پذیر است. بنابراین اکنون چیزی که شما دارید این است که همه نرها می میرند. چیزی که به راحتی در کتاب روت از دست می رود و واقعا مهم است، نام شخصیت ها است. نام شخصیت ها مهم است. نام این مرد را بررسی کنید: الیمک. آنها در سن من چنین آهنگی داشتند. به آن الیمک، الیمک، الیمک می گفتند. به هر حال الیمک بود. *الی یعنی چه؟* "ال" خدا است. "الی" خدای من است. "ملک" چیست؟ پادشاه. الیمک "خدای من پادشاه است" است. این در دوره قضات است. چه کسی بر اسرائیل پادشاه است؟ الیمک "خدای من پادشاه است." آیا این نام خوبی است؟ در دوره داوران "خدای من پادشاه است." ماهلون و چیلیون، نام این دو بچه به معنای "ضعیف" و "بیمار" است. "ضعیف" و "بیمار" در روایت چه می کنند؟ آنها خوب می میرند. آیا می بینید که چگونه این نام ها به طرز باورنکردنی با هم مطابقت دارند؟ "ضعیف" و "بیمار" می میرند. حالا آیا نائومی نام خودش را بازی می کند؟ نعومی، مادری که شوهرش را از دست داده است، به شهر باز می گردد و این در فصل 1 آیه 20 است. "مرا نائومی صدا نکنید، نعومی به معنای "خوشایندگی" است. "مرا نائومی صدا نکن" یا خوشایندی، "مرا صدا کن،" چی؟ آیا کسی این را به یاد می آورد: "مرا مارا صدا کنید." مارا چیست؟ تلخی. چرا مرا مارا صدا می کنیم؟ "از آنجا که قادر مطلق زندگی من را بسیار تلخ کرده است، من پر از خانه بیرون رفتم، اما خداوند مرا خالی بازگردانده است." من تلخ هستم. بنابراین او می گوید، "مرا خوشایند خطاب نکنید، مرا تلخ صدا کنید [ماره]." به هر حال، فقط برای پایان دادن به این موضوع آیا می دانید "روت" به چه معناست؟ روت از ریشه ای به معنای "دوستی" یا "دوست" می آید. به هر حال، روت چه نقشی در

روایت دارد؟ دوست نائومی. به هر حال، بوعز و او یکی از قهرمانان است. بوعز به چه معناست؟ بواز به معنای "قدرت" است. بوعز چه نقشی در روایت ایفا می کند؟ او قوی است. آیا می بینید که یادگیری زبان عبری واقعا جالب است؟ ناگهان این چیزی که شما می گوئید، "وای، به این نگاه کنید." این به نوعی باورنکردنی است. حالا در مورد دوستی بین نائومی و روت، روت این بیانیه واقعا شگفت انگیز را در اینجا بیان می کند. نائومی به تازگی گفته است که او پیرزن است، شوهرش را از دست داده است، دو پسرش را از دست داده است. او رو به روت می کند که عروشه است و می گوید: «به خانه ات برگرد. شما نمی توانید با من بیایید. اگر با من بیایید، من پیر هستم، اگر امروز بچه داشتیم، منتظر بزرگ شدن او برای ازدواج با او نبودید. پس به خانه بروید. خداوند با من به تلخی برخورد کرده است.» و او به او می گوید که به خانه برود. پاسخ روت این است، "اما روت پاسخ داد، از من اصرار نکن که تو را ترک کنم یا از تو برگردم، جایی که می روی من می روم، جایی که می مانید من می مانم. قوم تو قوم من خواهند بود و خدای تو خدای من." آیا این بیانیه زیبایی نیست؟ "هر جا که می روید من خواهم رفت، جایی که شما می مانید من خواهم ماند، قوم شما قوم من و خدای شما خدای من خواهند بود." آیا روت دوست است؟ واقعا یک دوست. بنابر این این یک چیز زیبا در اینجا است: روت وفاداری عاشقانه ای را نشان می دهد. می دانید، من فراموش کردم که یک کلمه عبری در اینجا وجود دارد که واقعا برای این نوع رابطه زیبا است. این کلمه است *هس*. من اصلا زیاد در مورد آن صحبت نکرده ام. هدید، من در طول زندگی ام آن را به روش های مختلفی ترجمه کرده ام، "عشق سرسختانه" را ترجمه می کردم. این فقط عشق نیست، بلکه عشقی است که رها نمی شود. این یک عشق سرسختانه است که فقط دنبال می کند. حالا در DASV من آن را "عشق وفادار" ترجمه می کنم، به عبارت دیگر، این یک عشق وفادار است که می چسبد. این روت است که به نائومی وفادار است. او نمایشگاه هیسید نوعی عشق وفادار را دوست دارم. پس این یک مثال عالی از هیسید. به هر حال، چه کسی بزرگ را دارد هیسید از همه دوران؟ خدا محبت وفادارانه ای به قومش دارد. پس این کلمه هیسید استفاده می شود. حالا آنچه در اینجا اتفاق می افتد این است که بیت لحم اینجا پایین است. من فقط سعی می کنم کمی جغرافیا روی آن اضافه کنم. موآب در آنجا است، بنابر این آنها از بیت لحم به آنجا مهاجرت می کنند: الیملک و نعومی. آنها ازدواج می کنند و همه بچه ها می میرند. روت و نائومی به بیت لحم باز می گردند. حالا بیایید به نوعی این داستان را تمام کنیم. آیا شرایط بر دیدگاه فرد نسبت به خدا تأثیر می گذارد؟ وقتی جوان تر بودم به من گفتند که شرایط نباید بر الهیات شما تأثیر بگذارد. با این حال، به این نگاه کنید: «مرا مارا صدا کنید زیرا خداوند متعال زندگی مرا تلخ کرده است. من پر بیرون رفتم اما خداوند مرا خالی بازگردانده است." آیا شرایط بر نگاه مردم به خدا تأثیر می گذارد؟ پسر من به تازگی از افغانستان برگشته است. تقریبا هر روز که آنجا بود به او شلیک می شد. پرسش، آیا این بر دیدگاه او به خدا تأثیر گذاشت؟ آیا او واقعا مجبور شده است با نحوه

تفکر خود در مورد خدا وقتی مردم را منفجر کرده است دست و پنجه نرم کند؟ بله، این بر نحوه نگرش شما به خدا تأثیر می‌گذارد. شرایط شما بر نحوه نگرش شما به خدا تأثیر می‌گذارد. من فکر می‌کنم شما باید با آن کنار بیایید. حالا روت بیرون می‌رود. او یک ماشین جمع‌آوری است. جمع‌آوری به چه معناست؟ جمع‌آوری به این معنی است که او به دنبال دروگرها بیرون می‌رود. بنابراین آنها بیرون می‌روند و داس می‌گیرند و سهام را قطع می‌کنند. وقتی دانه‌ها را داسی می‌زنند، چه اتفاقی می‌افتد؟ مقداری از غلات روی زمین می‌افتد. مردم فقیر چه می‌کنند؟ مردم فقیر به دنبال آن می‌آیند و دانه‌هایی را که دروگران می‌ریزند جمع می‌کنند. اساساً دروگرها به طور تصادفی غلات را می‌اندازند و مردم فقیر می‌روند و آن را برمی‌دارند، این چیزی است که به آن "جمع کردن" می‌گویند. چه اتفاقی می‌افتد؟ روت بیرون می‌رود و جمع می‌کند. او با مردم فقیری است که سعی می‌کنند غذا جمع کنند. آیا بوعز متوجه او می‌شود؟ بواز به او اشاره می‌کند و می‌گوید: "همه می‌دانند که شما یک زن با فضیلت هستید، یک فولکس واگن، قبلاً کجا در مورد زنان با فضیلت شنیده‌اید؟ امثال فصل 31. او او را زن امثال فصل 31 می‌نامد. بچه‌ها به بوعز می‌گویند که او تمام روز بیرون رفته و کار کرده است. آیا بوعز از او مراقبت می‌کند؟ بواز می‌گوید که شما با رشته‌من به میدان هیچ دیگری نمی‌روید. آیا بوعز سعی می‌کند از او محافظت کند؟ به مزرعه شخص دیگری نروید. سپس به این بچه‌ها می‌گوید که مقداری غلات برای او بریزند. بنابراین وقتی به خانه می‌رود همه این غلات را دارد. نائومی می‌گوید: "تو در چه کسی بودی؟" او می‌گوید که بوعز و ناگهان نائومی، خواستگار، خواستگار، می‌گوید: "بوعز با ما خویشاوند است، می‌دانید." بنابراین او روت را مربی می‌کند و می‌گوید که او امشب روی خرمن خواهد بود. وقتی به آنجا می‌روید پاهایش را باز کنید و در کنار او دراز بکشید و او به شما می‌گوید که چه کاری انجام دهید. به هر حال، وقتی او بالا می‌رود و پاهایش را باز می‌کند، آنچه را که در مورد "پاها" در عبری به شما گفتم به یاد بیاورید. پاها می‌توانند معنای دیگری [اندام تناسلی مردانه] داشته باشند و احتمالاً در این زمینه نیز وجود دارد. آیا این بدان معناست که او پاهایش را برداشته است؟ احتمالاً معنای دیگری دارد. آیا او خود را به بوعز تقدیم می‌کند؟ او خود را به بواس تقدیم می‌کند. آیا بوعز می‌خواهد به او بگوید، نه؟ حالا، به هر حال، اگر هر دیگری در دوره قضاات یک زن خود را به مردی پیشنهاد می‌کرد، می‌دانید که تمام می‌شد. بوعز می‌گوید، او نمی‌تواند. چرا؟ زیرا یک خویشاوند نجات دهنده نزدیک‌تر از او است و او به او می‌گوید: "نه." اکنون او خودش را پیشنهاد کرده است، آیا از طرد شدن او ناراحت خواهد شد؟ او به تازگی خودش، تمام وجودش را به او تقدیم کرده است و او می‌گوید، نه. آیا او آسیب خواهد دید؟ بنابراین بوعز به او می‌گوید که شما یک زن با فضیلت هستید، همه این را می‌دانند. او به او می‌گوید که من باید با این مرد که خویشاوندان نزدیک‌تر از من است چک کنم و اگر او بگوید "نه" پس با تو ازدواج خواهم کرد. بنابراین او به او می‌گوید: "نه" اما آیا به او احترام می‌گذارد؟

آیا او، من نمی خواهم آن را چاپلوسی بنامم، آیا او از او تعریف می کند؟ او مراقب است که از عزت او دریغ کند؟ او به او می گوید قبل از روشن شدن چراغ ها به خانه برود تا کسی متوجه نشود که او آنجا بوده است. او از شهرت او محافظت می کند و به او غذا می دهد تا با آن به خانه برود. به این ازدواج لاویرات می گویند. وقتی کسی در خانواده می میرد، شما با خانواده ازدواج می کنید و بچه ها را برای فردی که فوت کرده بزرگ می کنید. به این ازدواج Levirate می گویند که در آن شما باید با یک شخص ازدواج کنید و برای فردی که مرده است فرزند بزرگ کنید. حالا شما می گویند، "یک دقیقه صبر کنید هیلدبراند. چرا این داستان روت اینجاست؟" در فصل 4، روت مادر بزرگ حدس بزنید چه کسی است؟ دیوید. روت مادر بزرگ دیوید است. در فصل آخر روت، شجره نامه ای از بوعز به داوود می رسد. که به چه معناست؟ داستان روت به چه کسی اشاره می کند؟ به دیوید. فصل های آخر کتاب داوران در مورد صیغه لاوی به شائل اشاره می کند. آیا می بینید که چگونه این دو داستان دو پادشاه اول اسرائیل را به شیوه ای واقعا منظم تنظیم می کنند. پس داستان بوعز، بوعز چیست؟ "قدرت." آیا بوعز از او محافظت می کند؟ این یک نقش واقعا مهم است، نقش محافظی که بوعز ایفا می کند. و ما تمام شده ایم.

این دکتر تد هیلدبرانت است که در درس تاریخ، ادبیات و الهیات عهد عتیق خود در سخنرانی شماره 21 است که کتاب داوران را با سامسون و داستان دو لاوی و کتاب روت به پایان می رساند.

رونویسی شده توسط هانا تاورز و ماریا تئو راف ویرایش شده توسط تد هیلدبرانت